

در ذیل آن موارد به همراهی توضیحاتی آورده می‌شود:
- «آنچه/ آنچه که: پس از آنچه نیازی به استعمال «که» نیست و در متون معتبر فارسی نیز «که» همراه آنچه به کار نرفته است...» (۹)

بیان دو نکته درباره سخن مؤلف لازم به نظر می‌رسد:
۱- استعمال «آنچه که» در متون کهن فارسی دیده می‌شود، مثلاً موفق بن طاهر خوارزمی (۶۱۷م) در ترجمه بیت: لک الکرم المحض الذی أنت أهله/ و ما یتعاطاه الکرام تکرم، نوشته است: «تو راست کرم خالص، آن که تو خداوند وئی؛ و آنچه که می‌گیرند کریمان، کرم نمودن است» (خوارزمی، ۱۳۸۲: ۵۵)، و یا در این عبارت از تاریخ بیهقی «آنچه که» دیده می‌شود: «به تعجیل سوی خراسان باید رفت تا در آن ثغر بزرگ خللی نیفتد. و آنچه که خواسته آمده است از لوا و عهد و کرامات با رسول بر اثر است.» (بیهقی ۱۳۸۸: ج ۱/ ۴۵). ۲- در این چند دهه اخیر ادبا و فضیلاي معاصر در نوشته‌ها و آثار خود به کرات «آنچه که» را به کار می‌برند. با این حال کاربرد «آنچه که» را نباید نادرست دانست.

- «امپراتور: این کلمه روسی است و بهتر است آن را به صورت امپراتور بنویسیم.» (۳۴)
اما ریشه و اصل این لغت لاتینی است، نه روسی.
(معین، ۱۳۶۳: ج ۱/ ۳۴۸)

- «رند/رُنود: واژه رند فارسی است و جمع بستن آن با رُنود که از زمان صفویه رایج شده است خلاف قاعده است...» (۲۱۴)
اینکه نباید واژگان فارسی را به شیوه صرف و ساختار زبان عربی جمع کرد سخن درست و متینی است؛ اما گاهی این لغات وارد زبان عربی می‌گردد و از آنجا جمع مکسر می‌شود و مجدداً به فارسی می‌آید؛ و اینکه برخی از واژگان فارسی به شیوه عربی جمع مکسر شده‌اند به همین علت است؛ مانند اساتید (اساتید) و... اما قسمت دوم سخن استاد که نوشته‌اند: «از زمان صفویه رایج شده است» درست نیست؛ مگرراً در متون نثر فارسی چند سده پیش از صفویه «رند» به کار رفته است که چند نمونه در ذیل آورده می‌شود:
«و غوغای دزدان و مقامران و طراران و رنود و اوباش غلبه کردند و شهر بگرفتند. و با محمد چیزی نماند که سپاه را بدادی.» (بلعی، ۱۳۷۸-۱۳۷۳: ج ۴/ ۱۲۲۲).

نقد و نظری بر کتاب غلط نویسیم استاد ابوالحسن نجفی

سهیل یاری گل‌دره

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی
soheil.yari6@gmail.com

کتاب کلیدی و مرجع و روشنگر غلط نویسیم، با عنوان فرعی فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی استاد ابوالحسن نجفی را لابد عموم اهل زبان و ادب فارسی خوانده‌اند و با آن آشنایی دارند، کتابی که در نوع خود اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر است.^۱ استاد نجفی در پیشگفتار کتاب مذکور چنین نوشته است: «کتاب حاضر.. فهرستی است به ترتیب الفبایی از غلط‌های رایج در نوشته‌های امروز، اعم از غلط‌های املائی و انشایی، و استعمال نادرست واژه‌ها، از جمله واژه‌های مأخوذ از زبان‌های خارجی، و نیز اشتباهات صرفی و نحوی... علاوه بر اینها دشواری‌هایی که در خود زبان وجود دارد و غالب نویسندگان را هنگام نوشتن گرفتار تردید و تزلزل می‌کند.. مورد توجه قرار گرفته است» (پیشگفتار، چهارم).

باری، کتاب گرانقدر غلط نویسیم با وجود محاسن فراوان آن، به نظر می‌رسد که از اندکی کاستی‌ها و لغزش‌ها خالی نیست^۲، راقم این سطور که خود از خوانندگان جدی این کتاب است و خواندن کتاب و انس با آن را همیشه به زبان و ادب فارسی دوستان توصیه می‌کند، هنگام مطالعه کتاب به مطالب و آرائی برخورد کرده است که قابل نقد و جرح و تعدیل می‌داند.

- ۱ در این باره اگر در کنار کتاب غلط نویسیم بخواهیم از کتاب دیگری نام ببریم می‌باید و می‌زید که از کتاب فرهنگ درست نویسی سخن تألیف یوسف عالی عباس آباد نام بُرد که کتاب سودمندی است.
- ۲ تاکنون نقد و نظرهایی بر کتاب غلط نویسیم نوشته شده است که از جمله آنها می‌توان به چند مقاله ذیل اشاره کرد: حمید فرزام، نکته‌ای چند درباره غلط نویسیم، نامه فرهنگستان، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، صص ۱۴۳-۱۵۶. محمد جواد شریعت، «نگاهی دیگر به غلط نویسیم، نشر دانش، شماره ۴۷، مرداد و شهریور ۱۳۶۷، بهاء‌الدین خرمشاهی، در کتاب از واژه تا فرهنگ، «مقاله فرهنگ دشواری‌ها»، صص ۲۶۴-۲۹۱.

«و هر کس از رونود بدو می پیوستند تا قوت گرفت و به دیه‌ها می رفت.» (جوینی، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۵۷).

«و اوباش و رونود و مفلسان و شهوت پرستان به جهت طمع مال و حرم معروفان، به وی رغبت کردند.» (عوفی، ۱۳۸۶: ج ۲/ ۲۱۲).
«وقتی ابلیس در موکب تلبیس با رونود جنود خود برو بگذشت گفت: ...» (اصفهانی، ۱۳۶۴: ۴۲).

«توسن بهرام جز با رونود و اوباش آرام نگرفتی» (سجاسی، ۱۳۶۸: ۲۱۴).

– «غَنَا/ غِنَا: این دو کلمه را نباید با هم اشتباه کرد. غَنَا به معنای «توانگری» به فتح اول و غِنَا به معنای «آواز خوش» به کسر اول تلفظ می شود. املائی هر دو کلمه در عربی به صورت غناء است، ولی در فارسی همزه پایانی آن در گفتار و نوشتار معمولاً حذف می شود» (۲۸۳)

بر خلاف سخن استاد، در عربی «غِنَا» (به کسر اول) به معنای توانگری هم به کار رفته است: «الغِنَاء: الصَّوْت، مَمْدُود. وَ غِنَى الْمَالِ- مَقْصُور-». (ابن دُرَید، ۱۹۸۷: ج ۲/ ۱۰۸۱، صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۵/ ۱۳۵). همچنین با توجه به نکات لغت شناسان عرب قسمت دوم سخن مؤلف که نوشته اند: «املائی هر دو کلمه در عربی به صورت غناء است، ولی در فارسی همزه پایانی آن در گفتار و نوشتار معمولاً حذف می شود» صحیح نیست چرا که در عربی صورت «غِنَى»- در معنای توانگری- هم به کار می رود.

– «سهل ممتنع ... این ترکیب به همین صورت صحیح است. غالباً آن را با «واو عطف» و به صورت سهل و ممتنع به کار می برند و غلط است...» (۲۳۶)

ترکیب «سهل مُمتنع» در عربی دو صفت است که برای وصف سخن یا شعر نکویی به کار می رود؛ این ترکیب نه وصفی است و نه اضافی!؛ دو صفت متوالی است؛ آری اگر ترکیبی وصفی یا اضافی بود آوردن واو عطف در بین آن غلطی آشکار بود. مثلاً آوردن واو در میان ترکیباتی چون «زاد ولد»، «قتل عام» و... البته که نادرست است. پس به کار بردن «واو عطف» در میان ترکیباتی چون «سهل ممتنع» بی اشکال خواهد بود. همانگونه که شاعران برجسته پارسی گو نیز میان عباراتی چون «کواعب اُتراب» و «خیرات حسان» که هر دو در قرآن آمده، واو عطفی می افزوده اند:

– به بو تراب که شاه بهشت قنبر اوست/ فدای کعب و ترابش «کواعب و اُتراب» (خاقانی، ۱۳۸۵: ۵۱)

– بنگر به هوا بر به چکاوک که چه گوید/ خیر و حسنت بادا «خیرات و حسان» را (سنائی، ۱۳۸۵: ۳۱)
همچنین ناگفته نماند که در نسخه سده هفتم حدائق السحر «سهل و ممتنع» آمده است:

«آفت جزالت تَعَسَّف است و آفت سلاست رِکَاکَت. سهل و ممتنع شعری کی آسان می نماید اما مثل آن دشوار توان گفت» (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۷). همچنین نویسندگان فاضل معاصر نیز «سهل و ممتنع» را به کار برده اند: «رشید و طواط، فرخی شاعر بزرگ ما را در سهل و ممتنع گویی عدیل بُحْتَری شمرده است» (مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۳۴۷).

درباره «اِثْنَا» نوشته اند که اِثْنَا درست است و «اِثْنَى» غلط. (۱۵)

حقیقت این است که هر دو درست است؛ اما هرگاه این واژه مثلاً مفعول یا تمییز شود به صورت «اِثْنَى» (که در اصل اِثْنَيْنِ بوده؛ چون مضاف واقع می شود نون آن می افتد) به کار می رود؛ و هرگاه مرفوع واقع شود «اِثْنَا» (اثنان) به کار می رود. «ارابه/ عَرَابَه: ارابه فارسی است و معرب آن عَرَابَه (در اصل عَرَبَه) است» (۱۸)

بر اساس نظر محققان، اصل واژه ایرانی نیست، برخی عراده عربی و برخی از ترکی و یا یونانی می دانند. (حسن دوست، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۷۵)

«اتو: ... بعضی اصل آن را فارسی و بعضی روسی دانسته اند» (۱۳)

در فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی سخنی از ریشه روسی یا ایرانی بودن آن به میان نیامده است؛ اما بر اساس نظر دورفر (Doerfer) از ترکی (ut) به معنای «سوختن سطحی» است و از آنجا به زبان های دیگر رفته است. (حسن دوست، ۱۳۸۳: ج ۱/ ۷۳).

اله/ اللّٰه. «اللّٰه بر وزن غفار است و.. «ل» اوّل آن مشدد است.» (۳۷)

لکن درست این است که «ل» دوم مشدد است. اصل کلمه ال+اله بوده است؛ الف اله به سبب کثرت استعمال حذف می شود: ال+له: الله. حال، این تشدید به سبب این است که پس

- محمد روشن، ۵ ج، چاپ دوم، تهران: سروش / البرز.
- بیهقی، ابوالفضل، ۱۳۸۸، تاریخ بیهقی، تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، چاپ دوم، تهران: سخن.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۳، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، چاپ اول، جلد اول (آ-ت)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خاقانی شروانی، ۱۳۸۵، دیوان اشعار، تصحیح ضیاءالدین سجادی، چاپ هشتم، تهران: زوار.
- جوینی، عطاءالملک، ۱۳۸۵، تاریخ جهانگشا، مصحح: علامه محمد قزوینی، ۳ ج، چاپ چهارم، تهران: دنیای کتاب.
- خوارزمی، قاسم بن حسین، ۱۳۸۲، بدائع المُلح، ترجمه موفق بن ظاهر خوارزمی، تصحیح مصطفی اولیایی، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
- رازی، نجم الدین، ۱۳۷۹، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- سجاسی، اسحاق بن ابراهیم، ۱۳۶۸، فرائد السُّلُک، مصححان: عبدالوهاب نورائی وصال و غلامرضا افراسیابی، چاپ اول، تهران: پاژنگ.
- سنایی، مجدود بن آدم، ۱۳۸۵، دیوان اشعار، تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی، چاپ ششم، تهران: سنایی.
- صاحب بن عبّاد، ۱۴۱۴ ق، المحيط فی اللغة، تصحیح محمد حسن آل یاسین، ۱۱ ج، الطبعة الأولى، بیروت: عالم الکتاب.
- عوفی، محمد، ۱۳۸۶، جوامع الحکایات و لواعم الروایات، مصحح: امیر بانو مصفا و مظاهر مصفا، ۴ ج، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرهوشی، بهرام، ۱۳۸۶، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ پنجم، دانشگاه تهران.
- معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ معین، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
- مهدوی دامغانی، احمد، ۱۳۸۱، حاصل اوقات (مجموع، ۱۴۱۴ ق مقالات)، به اهتمام سید علی محمد سجّادی، چاپ اول، تهران: سروش.
- مکنزی، دن، ۱۳۸۸، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نجفی، ابوالحسن، ۱۳۸۱، غلط‌نویسیم (فرهنگ دشواریهای زبان فارسی)، چاپ دهم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- وطواط، رشید الدین، ۱۳۶۲، حدائق السحر فی دقائق الشعر، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری - سنایی.

از ال حرفی شمس آمده که در این صورت لام خوانده نمی‌شود و حرف پس از آن مشدّد خوانده می‌شود. مانند این مورد در قرآن صدها مورد یافت می‌شود.

کاندید / کاندیدا. خلاصه صحبت استاد این است که نباید کاندید و کاندیدا را به جای هم به کار ببریم؛ زیرا که کاندید به معنای «ساده دل» و «معصوم» است و کاندیدا به معنای «داوطلب» یا «نامزد» برای انجام کاری. و چه بهتر که همین «نامزد» و «داوطلب» را به جای «کاندیدا» به کار ببریم. (۳۱۰) جان آیتو (John Ayto) در کتاب «فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی» آورده است که واژه کاندید (candid) که در معنایی چون «رُک و راست؛ بی شیله پيله و رک گو» به کار می‌رود؛ در ابتدا به معنی «سفید» بوده است. زبان انگلیسی احتمالاً این لغت را از candid فرانسوی گرفته باشد و به فرانسوی هم از راه candidum لاتینی به دست آمده که این هم از فعل لاتینی candere به معنی «سفید بودن؛ درخشیدن» حاصل شده است (candle به معنی «شمع» در انگلیسی نیز از همان ریشه گرفته شده). در روم باستان کسانی که داوطلب انتخابات مجلس می‌شدند نوعی عبای بی‌آستین سفید رنگ می‌پوشیدند؛ در نتیجه آنان را candidati می‌نامیدند و از آنجا لغت انگلیسی candidati (نامزد) به وجود آمد. (آیتو، ۱۳۸۶: ۲۰۴). باری؛ بر اساس آنچه که آیتو گفته در اساس کاندید و کاندیدا از یک ریشه هستند.

- «گرام / کرام: گرام به معنی «عزیز» که ظاهراً به قیاس کرام عربی ساخته شده است غلط است و به جای آن باید گفت: گرامی» (۳۲۱)

اما «گرامی» واژه فارسی اصیلی است که به صورت gramik در پهلوی به کار رفته است. (فرهوشی، ۱۳۸۶: ۲۲۹؛ مکنزی، ۱۳۸۸: ۲۹۱)

فهرست منابع

- آیتو، جان، ۱۳۸۶، فرهنگ ریشه‌شناسی انگلیسی، ترجمه حمید کاشانیان، چاپ اول، تهران: نشر نو.
- ابن درید، محمد بن حسن، ۱۹۸۷، جمهرة اللغة، رمزی منیر بعلبکی، ۳ ج، الطبعة الأولى، بیروت: دار العلم للملایین.
- اصفهانی، محمود بن محمد بن حسین، ۱۳۶۴، دستور الوزاره، تصحیح رضا انزابی نژاد، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابو علی، ۱۳۷۸-۱۳۷۳، تاریخنامه طبری، مصحح: